غزل شماره 115

«اهل الله»؛ رشته‌های اُنس با خدا

باسمه تعالی

**هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد**

**خداش در همه حال از بلا نگه دارد**

جناب حافظ با حضور در عالَمی که اگر کسی در آن عالم حاضر شود گویا خود به خود، خود را در پناه خدا احساس می‌کند، آن هم در آن حدّ که خداوند همه پرتگاه‌های لغزش و غفلت را به او نشان می‌دهد. عمده آن است که متوجه عالَمی شویم که جناب حافظ متذکر آن است و آن نگه‌داشتن جانب اهل خداوند است. یعنی رعایت جانب کسانی که حضورشان در عالم، حضوری است الهی و گویا نظر به آن‌ها نظر به سایه امن الهی است در جهان. اینان تابلوی گشوده عالمی هستند که عالمِ مصون ماندن از لغزش‌هایی است که اهل دنیا گرفتار آن می‌شوند. بنده در این تاریخ ذیل امامان معصوم«علیهم‌السلام»، حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را نمونه چنین شخصیت‌هایی یافتم و هرکس تا آن‌جایی که جانب آن مرد الهی را نگه داشت در این زمانه از لغزش‌هایی که شیطان بزرگ با انواع حیله‌هایش گسترده بود، نجات یافت و آن‌هایی که جانب حضرت امام را به هر بهانه‌ای رعایت نکردند، به انواع بلاها گرفتار شدند.

در بیت بعدی «اهل الله» را رشته ارتباط با خدا معرفی می‌کند و می‌فرماید:

**گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان**

**نگاه دار سر رشته تا نگه دارد**

آری! جانب اهل الله را نگه‌داشتن و خود را در شخصیت آنان حستجونمودن، نگه‌داشتن سرِ رشته‌ای است که به خداوند ختم می‌شود زیرا در چنین شرایطی است که شرایط اُنس با خدا از طریق مظاهرش ممکن می‌شود وگرنه باورهای ما در محدوده خدای ذهنی محدود می‌ماند و معنای حقیقی دینداری که انس با حضرت محبوب است شکل نمی‌گیرد. از این جهت می‌فرمایند: «نگاه‌ دار سر رشته تا نگه دارد» یعنی اگر می‌خواهید آن حضور و آن انس بماند باید نسبت خود را با انسان‌های الهی زنده نگه داری و در بیت بعدی می‌خواهد راز آنچه را که در ابیات قبل مطرح فرمود را بگوید و آنچه گفته است سخنی است که با حضرت محبوب در میان گذاشته و از این جهت می‌فرماید:

**حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست**

**که آشنا سخنِ آشنا نگه دارد**

از آن جهت که آشنایانِ به حقایق‌اند که می‌توانند سخنان آشنا به حقایق را درک کنند و محفوظ دارند، جناب حافظ به این نوع کلمات مبادرت ورزیده زیرا می‌داند با چه کسی سخن می‌گوید و می‌داند تنها مخاطبانِ این کلمات متوجه می‌شوند چه بگوید و چه نگوید و این بزرگ‌ترین هنر است که انسان بتواند هرچه می‌گوید حدیث دوست باشد که تنها با حضرت دوست در میان گذاشته. آیا کلمات مولای‌مان در نهج‌البلاغه این چنس نیست؟ کلماتی که سراسر سخنانی است با حضرت دوست، حتی آن‌جایی که خداوند را توصیف می‌فرمایند.

**سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری**

**که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد**

حال که اگر سخن بگویم و با هر آن کس که سخن بگویم، عملاً با حضرت دوست سخن گفته‌ام که این اندازه سرزنده‌ام، تمام وجودم و هر آنچه دارم فدای آن یار و فدای آن مخاطبی که متوجه است این دلدادگی به سوی چه کسی است و همه این کلمات را صورت شعله‌های درون می‌داند که برای حضرت دوست شعله‌ور شده و نگه‌داشتن حق مهر و وفا همین است که ما متوجه شویم جناب حافظ در این سخنان چگونه با تمام وجود در قبضه حضرت حق است و جایگاه این سخنان را در آن رابطه بفهمیم. در این حالت است که می‌فهمیم جایگاه سخنان مولای‌مان در نهج‌البلاغه کجا است و ما با چه رویکردی باید با آن سخنان روبه‌رو شویم.

**صبا! بر آن سر زلف ار دل مرا بینی**

**ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد**

جناب حافظ در ادامه خطاب به باد صبا ندا سر می‌دهند که چون با نسیم خود بر زلف یار که همان کثرات است و جلوات گوناگون انقلاب اسلامی است، پیچیدی و با انواع حجاب‌ها روبه‌رو شدی، به باد صبا بگو اگر حضور من و دل مرا در آن‌جاها یافتی و دیدی که از هیچ‌کدام از این صحنه‌ها منقطع نشده‌ام، پس به یار بگو که مرا محفوظ دارد تا همچنان در صحنه بمانم و در همین رابطه راهی که به سوی حضرت محبوب باز شده همچنان باز بماند و فرشتگان و کرّوبیان با دعای خود ما را از لغزش‌ها مصون دارد و از این جهت در ادامه می‌فرماید:

**دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای**

**فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد**

آری ای دل! باید زندگی را طوری برای خود تعریف کنی که رابطه‌اش با عالم بالا و توجه فرشتگان به دل قطع نشود و همواره کرّوبیانِ عالم به تو نظر داشته باشند تا چنانچه در مسیر زندگی لغزشی برایت پیش آمد به مدد دعا و توجه آنان آن لغزش موجب پرت‌شدن و سقوط ما در دنیا نگردد و این نحوه حضور در جای خود نوعی سلوک است که انسان هر طور شده رابطه خود را با عالم معنویت محفوظ ندارد.

**چو گفتمش که دلم را نگاه دار، چه گفت**

**ز دست بنده چه خیزد؟ خدا نگه دارد**

با نظر به عالم معنویت، در این حالت وقتی به استاد راه گفتم دلم را از لغزش‌ها و خطورات نگه دار، مرا متوجه خداوند کرد و توجه نهایی به او که همه عالم را فرا گرفته و این رسم هر استاد راه‌رفته‌ای است که به جای جلب نظرها به خود، نظرها را متوجه خداوند می‌کنند.

**غبار راهگذارت کجاست تا حافظ**

**به یادگار نسیم صبا نگه دارد**

در خطاب به حضرت محبوب و اعلام وفاداری به هر آنچه به او منسوب است، از او می‌خواهد آن غباری که در گذرگاهش از راه بلند می‌شود کجا است تا به رسم یادگاری آن غبار را از نسیم صبا نگه دارد، نسیمی که از کوی دوست خبرها می‌آورد و با خود غبار رهگذر محبوب ازلی را بر می‌انگیزاند تا معلوم شود «خرمشهر را خدا آزاد کرد». و حکایتی است از حضور اراده الهی که از آن خطّه گذشت و حال ماییم وغبار راهی که آن اراده آن را به پا کرد و با پاس‌داشت آن هرگز نباید فراموش‌مان شود که چه حضوری بود و چه نسیمی وزیدن آغاز کرد. امری و غباری که هر روز نسیم صبا به صورتی در این انقلاب به پا می‌کند و این ما هستیم که نباید از آن‌ها غفلت کنیم بلکه باید به رسم یادگار غبار آن حضور را حفظ کنیم و آن عبارت است از یادنبردنِ مددهای الهی است که در لحظه لحظه این انقلاب پیش آمد.

والسلام